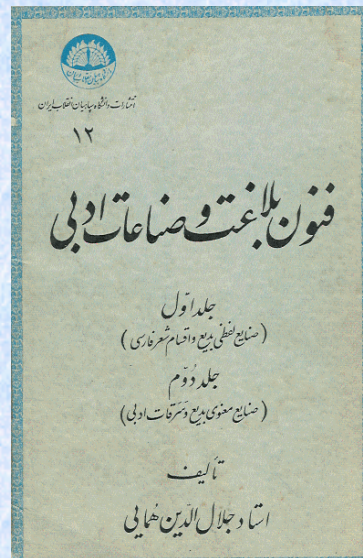


۵۵	سین	پیشگفتار
۳		کلام (— سخن)
۴		سخن ادبی
۷		نظم و نثر
۶		نثر مسجع، نثر مرسل
۸		نمون بلاغت
۸		ن بدیع (— سخن آذایی)
۹		صاحبات و بلاغت
۱۱		خلافت قیاس (— ناهنجاری)
۱۱		معنی تألیف (— دست پیوندی)
۱۳		سخن شیوا
۱۳		بلاست و جزالت (— روانی و استحکام)
۱۴		آرا بیت (— ناآشنایی)
۱۶		انوار (— رمزین و نامان گاری)
۱۸		پیچیدگی و دشواری (— پیچید)
۱۸		تعمید نظمی
۱۹		تعمید معنوی
۲۰		تابع اضافات و کثرت تکرار



۲۲	افهاخت کسه و کلاچ و متنگم
۲۴	پلاخت کلاچ و متنگم
۲۶	نورین ۱
۲۸	نورین ۲
۲۹	نورین ۳
۳۰	نورین ۴
۳۵	نقشدار نخسین، صنایع لفظی، بدیع
۳۷	صنایع بدیع
۳۷	بدیه لغوی
۳۸	بدیع معنوی
۴۲	تجميع (= سجع)
۴۲	سجع متناوی
۴۶	سجع مظهر
۴۶	سجع متوازن
۴۶	سجع معجز
۴۷	موازفه = امثال
۴۵	نرمه
۴۷	نظمین = ازواج = احاطه اخریه
۴۸	نچسب (= چناسب)
۴۹	چندس نام
۵۰	چندس ناقص (= چندس محترفا)
۵۱	چندس ثابث
۵۲	چندس مرکب
۵۵	چندس مظهر
۵۶	چندس مندرج و لاحق
۵۶	چندس (خدا) = چندس منجمله

از این کتاب
۴۰۰۰ نسخه در اسفندماه ۱۳۵۴ در چاپخانه زر
چاپ شد

محقق چاپی این کتاب تا سه سال
در انجمن دانشگاه سیاهان انقلاب ایران است
پیا: ۴۵۰ دیال

[illegible]



به تمام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

کلام

کلام : آهنگی است که به حرکتِ دهن و زبان از حروف و کلمات ترکیب یافته و برای بیانِ مقصودی گفته شده باشد. مرادف آن را سخن یا گفتار، و گوینده را متکلم یا سخنگوی می‌گوییم. گاهی کلام را مرادف جمله‌یی می‌گویند که از مسند و مسندالیه مرکب شده باشد، و اصطلاح اوّل عامتر و کلی‌تر است برای اینکه شامل معنی دوم نیز می‌شود.

۱- اصطلاح دوم در فن دستور و صرف و نحو معمول است که الفاظ را به دو قسم کلمه و کلام تقسیم کنند؛ و گاهی میان کلام و جمله نیز فرق نگذارند به اینکه هرگاه جمله مرکب اسنادی دارای معنی کامل باشد به‌طوریکه اگر گوینده خاموش شود، مشعر در انتظار نیاشد، آنرا کلام و در غیر آن دمودت چمنه گویند. پس کلام به این معنی مرادف جمله تام است.

سخن ادبی

مقصود اصلی از سخن، تقویم معانی مختلف و تفریر حالات متفاوت است و در صورتی آنرا کلام و سخن ادبی، و گوینده را ادیب سخن‌سنج و سخن‌پرداز می‌گویند که مقصود خود را به بهترین وجه بفهماند، و در روح شنونده مؤثر باشد، چندان که موجب انقباض یا انبساط او گردد، و خاطر او را برانگیزد، تا حالتی را که منظور اوست از غم و شادی و مهر و کین و رحم و عطف و انتقام و کینه جوی و خشم و عتاب و عفو و اغماض و امثال آن معانی، در وی ایجاد کند.

و این خاصیت را از سخنی می‌توان چشم داشت که به زیور فصاحت و بلاغت و سایر محسنات لفظی و معنوی آراسته باشد و تشخیص آن جز به دانستن فن بدیع و دیگر فنون ادبی که مجموع آنرا فنون بلاغت یا علوم بلاغت و صناعات ادبی می‌گویند، میسر نمی‌شود. و به همین دلیل تدریس آن فنون برای دانشجویان بخصوص دانشجویان دوره ادبی که با ادب و ادبیات سروکار دارند لازم و محتتم است، زیرا فایده این علوم آن است که قوه تشخیص و نیروی سخن‌سنجی به ایشان می‌دهد تا گفته‌ها و نوشته‌های شایسته درست ادبی را از سخنان مغالطه‌آمیزانه باز شناسند و نیز در اثر تمرین و مهارت این فنون، ممکن است که قریحه ذاتی دانشجویان بکار افتد تا خود برانشا و نظم سخن فصیح و بلیغ، قادر و توانا شوند.

نظم و قنر

سخن بر دو قسم است: نظم و قنر

۱- نظم در لغت به معنی به هم پیوستن و در رشته کشیدن دانه‌های جواهر، و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد (به موزون معنی). مرادف آن را شعر نیز گویند.^۱

قافیه با پسوند^۲: کلمات آخر اشعار است که حرف اصلی آخر آنها یکی باشد؛ و آن حرف را در اصطلاح روی می‌گویند.^۳
مانند کلمات دل، گل، عایل، حاصل، شکل که آخرین حرف اصلی آنها لام است، و الفاظ در، بر، سر، تر، هنر که آخرین حرف اصلی آنها راء است و حرف لام و راء را در قوافی حرف روی می‌نامند.

در صورتی که يك کلمه عیناً در آخر همه اشعار تکرار شده باشد، آنرا ردیف^۴ و کلمه پیش از آن را قافیه و آن شروع از شعر و قافیه را، سرّدف می‌گویند؛ مثلاً^۵ در اشعار ذیل:

غمّت در نیتانخانه دل نشیند

بسه نازی که لیلی به محمل نشیند

۱- لغت شعر در عربی به معنی فهم و شعور و دانش است.

۲- قافیه: از فعل قفایته به وزن دعایته به معنی از پی در آید است، و کلمه پندته را در فرهنگ استی و سایر فرهنگها به معنی قافیه شعر ضبط کرده و شعر لیلی را شاهد آورده‌اند:

همه یارو همه تخام و همه سست معانی از چکانسه ناپایانند

۳- کلمه روی به وزن فی در اصل به تشدیدها است که در هیچ معمول فارسی به تخفیف گفته می‌شود. و اصل آن مأخوذ است از راء به معنی رسن و ردیفی که بدان یار بر سر بندند.

۴- ردیف: در اصل لغت به معنی کسی است که از پس دیگری بربك سبب صورت شده باشد و تلمیض به اصطلاح ردیف قوافی و توضیح است.

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
زبانی که برخاست مشکمل نشیند
خلد چون به پاخاری آسان برآرم
چه سازم به خاری که در دل نشیند
به دنبال محمل چنان زار گریم
که از گریه‌ام ناله در گل نشیند

(طیب، صفا، بی)

کلمهٔ نشیند را ردیف و الفاظ دل، محمل، مشکل، گل را قافیه می‌گویند
که حرف روی آفیا لام است.

باقی اقسام و احکام قافیه و همچنین انواع نظم را از قصیده و غزل
و قطعه و رباعی و امثال آن، بعد بنفصیل می‌گوییم.

۲- نثر: در لغت به معنی پراکندگی و پراکندن و در اصطلاح سخن
است که مقید به وزن و قافیه نباشد.

نثر مسجع، نثر مرسل

نثر مسجع: آن است که جمله‌های فریده، دارای سجع باشد. سجع
در نثر به منزلهٔ قافیه است در شعر.

و در صورتی که مقید به سجع نباشد، آنرا نثر مرسل، یعنی آزاد
و خالی از قید سجع می‌گویند.

بهترین نمونهٔ نثر مسجع فارسی، کتاب گنستان سعدی است که
با این عبارت آغاز می‌شود:

«منک خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و بیه

شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود همسایه حیات است،
و چون بر می‌آید مفرح ذات.

مابین کلمات نعمت و قرین، و همچنین ذات و حیات صنعت سجع
است.

اعطه دیگر از گلستان:

«مشک آن است که بیوید نه آنکه عطار بگوید»، «هر که بسایبان
نشیند نیکی ببیند»، «دوستی را که به عمری فراقگ آرد، نشاید که به
يك دم بپازارد»، «هر چه زود بر آید دیر نپاید»، «همه کسی را عقل
خود به کمال آید و فرزند خود به جنال»، «رونده بی معرفت مرغ بی
پر است، و عالم بی عدل درخت بی بر، و زاهد بی علم، خانه بی در».

— یادآوری: باید دانست که آوردن سجع در نثر، ابتدا مخصوص
زبان عربی بوده، و در فارسی به تقلید عربی و مخصوصاً برای پیروی از
قرآن مجید، راه یافته است، و نثر مسجع در حقیقت فاصله‌بی‌است
مابین نثر مرسل و نظم، و به این جهت می‌توان آن را نوع سوم از سخن
ادبی محسوب داشت.

— و نیز یادآوری می‌کنم که هر کدام از دو قسم نثر مرسل و مسجع
تیز بر دو قسم است:

الف: یکی نثر ساده و زود فهم.

ب: دیگر نثر مشکل، که آن را نثر مصنوع فنی می‌گویند.

۱- مثال نثر مرسل ساده: سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک، کیمیای
سعادت امام محمد غزالی و قابرستانه و امثال آن.

۲- مثال نثر مرسل مغلط و مشکل: بعضی قسمتهای کلیله و دمنه و

مرزبان نامه و جهان‌نگشای جویینی.

۳- نثر مسجّع ساده: مناجات‌خواجه عبدالله انصاری و گلستان سعدی.

۴- نثر مسجّع منثور یا مصنوع قنّی: تاریخ معجم و تاریخ و صنف و امثال آن.

فنون بلاغت

فنون بلاغت یا علوم بلاغت شامل سه فنّ است به اسامی معانی و بیان و بدیع، که گاهی هر سه و گاهی دو فنّ آخر را به نام فنّ بدیع یا علم بدیع می‌نامند.

فنون بلاغت از جمله علوم و صناعاتی است که بعد از اسلام تألیف و تدوین شد، و در ابتدا هر سه فنّ بهم آمیخته بود، امّا تدریجاً از هم جداگشته هر کدام به عنوان فنّی مخصوص نامیده شد. و این تجزیه و تفکیک، بیشتر در تألیفات عربی معمول گردید، امّا مؤلفان فارسی، غالب همان وضع و اصطلاح قدیم را حفظ کرده، مسایل عمده فنّ بیان و قسمتی از معانی را نیز تحت عنوان علم بدیع آورده‌اند.

فنّ بدیع (= سخن‌آرایی)

کلمه بدیع در لغت به معنی چیز تازه و نو ظهور و نو آیین، و در

۱- مثلاً می‌باید مربوط به فصاحت و بلاغت جزو فنّ معانی و انشוא استعاره و تشبیه و کنایه مربوط به فنّ بیان است که هم‌اکنون در کتب بدیع فارسی نوشته‌اند.

اصطلاح عبارت است از آرایش سخن فصیح و بلیغ، خمسه و نظم باشد و نحوه تثر.

و مرادف آنرا سخن آرایه و نادره گوئی و تزیینت می‌توان گفت.

موضوع علم بدیع سخن ادبی فصیح و بلیغ است، و اموری را که موجب زینت و آرایش کلام بلیغ می‌شود، محسنات و صنایع بدیع می‌نامند، مانند جناس و سجع و ترصیع و امثال آن که بعد از این بنفصیل بیاید.

فصاحت و بلاغت

چنانکه در ضمن تعریف فن بدیع اشاره شد، شرط اصلی سخن آرایه آن است که کلام دارای فصاحت و بلاغت باشد. یعنی تا مستخوان‌بندی سخن، درست و استوار نباشد، آوردن صنایع بدیع بی‌فایده و بی اثر است، و متشکلش چنان است که دیوار سست بنیاد را که مشرف برانهدام است، نقش و نگار کنند.

خانه از پای است ویران است

خواجه در بند نقش ایوان است

پس باید پیش از صنایع بدیع، به شرط اصلی و اساسی آن که فصاحت و بلاغت است توجه داشته و معنی و مقصود آن را خوب به خاطر سپرده باشیم.

فصاحت و بلاغت: که آن را به فارسی عتاده زبانی و سخندانمی نیز می‌گوییم آن است که سخن درست و شیوا و مناسب حال و مقام باشد که گفته‌اند: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.»

درستی سخن آن است که اجزاء کلام: و ترکیب‌بندی آن، موافق قواعد دستور و لغت باشد، پس اگر کلمه غلط یا جمله مغلوط بکار برند، از درجه اعتبار ادبی ساقط است و چنین سخن شایسته اهل ادب و دانش نیست.

۱- فردوسی گوید:

جوانمی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن بهلوانیت هست
سیدی گوید:

سعدیا گسرجه سخندان و مصالح گوئی

به عمل کنار برآید، به سخندانی نیست

دین ورز و معرفت که سخندان سجع گوی

بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست

سخندان سرورده بیرکهن بندیشد آنگه بگوید سخن

بر حدیث من و حسن تو نیز آید کس

حاله همین است سخندان و زیبایی را

در استعمالات فصیح فارسی، مرادفات دیگر نیز برای فصاحت و بلاغت

داریم از قبیل:

حسن پروری: سخن پردازی، جرب سخن، حیوة زبانی، زباناوری، جرب زبانی و امثال آن، که برای رعایت اختصاص از شواهد صرف نظر کردیم.

آوردن کلمه نادرست را در اصطلاح فنون ادبیه مخالفت قیاس
(= ناهنجاری لفظ) و جمله غلط را دارای ضعف تألیف (= سست پیوند)
می گویند.

مخالفت قیاس (= ناهنجاری)

پس مخالفت قیاس که آن را مخالفت قیاس صرفی و لغوی نیز می نامند
آن است که کلمه، موافق قواعد لغت و دستور ساخته نشده باشد.
مانند خودش و خویا به صیغه اسم مصدر شیتی و صفت فاعلی
از (خوی) به معنی خصلت که استعمال آن برخلاف قواعد فارسی است.
و همچنین جمع یستن کلمات فارسی یا باء و تون جمع عربی
از قبیل بازرسین و داوطلبین به جای بازرسان و داوطلبان و نیز داخل
کردن تنوین و الف و لام در کلمات فارسی مثل جاناً و زبناً و حسب الغرض
و حسب الفرعایش و حسب الفرعوده و امثال آن؛ که استعمال آنها در فارسی
غلط است.

و همچنین در کلمات عربی چنانکه اجمل می ادغام به جای اجل یا
ادغام و تشدید لام استعمال کرده باشند.

ضعف تألیف (= سست پیوندی)

ضعف تألیف که آنرا مخالفت قیاس نحوی، و به فارسی سخن سست
و سست پیوند می گوئیم، آن است که ترکیب جمله برخلاف قواعد زبان
باشد؛ مانند موارد ذیل:

۱- آوردن ضمیر جمع ذی روح در جمله های: «قلمها شکستند

و کاغذها پاره شدند و مرکبها ریختند» که باید همه را ضمیر مفرد بیاورند؛
«قلمها شکست و کاغذها پاره شد و مرکبها ریخت».

۲- حذف کردن فعل بدون قرینه: در جایی که چند جمله را به هم عطف کرده باشند، چنانکه مثلاً بگویند: «امروز هوا سرد [بود] و شاگردان سرما خوردند» یا «معلم وارد کلاس [شد] و از شاگردان درس پرسید» که اگر فعل [بود] و [شد] را حذف کنیم جمله غلط است. اما دو صورتی که قرینه در کار بود چنانکه جمله‌های معطوف به يك فعل تمام شده باشند می‌توان آنرا از جمله اول حذف و تنها در

۱- قرینه چیزی است که پییده و مفروق به کلام باشد چنانکه بر محذوف دلالت کند. و آن را به دو قسم لفظ و معنوی یا حالی و عقایی تقسیم می‌کنند. قرینه لفظی یا عقایی آن است که کلمه محذوف را به قرینه لفظ ملذکور کشف کنیم؛ چنانکه در مثال متن: «معلم وارد کلاس و مشغول تدریس شد» فعل «بود» از جمله اول به قرینه همان لفظ که در جمله دوم ذکر شده است حذف می‌کنیم و همچنین در عبارت: «بشی در کنج خنوت نشسته بود و براغبار بسته بود» چون فعل «بود» را از جمله اول حذف کنیم همان لفظ که در جمله بعد ذکر شده قرینه‌ی بر فعل محذوف است.

اما قرینه معنوی یا حالی آن است که حالت و مقام سخن و وضع و حال گوینده یا شهرت مصطب و سابقه ذهنی شنونده برشی محذوف دلالت کند و احتیاج به قرینه لفظی نداشته باشد، چنانکه در تنگنای فرصت می‌خواهید رهرو غافل را از خطر افتادن در چاه آگاه کنید، فقط کلمه (چاه) را می‌گویید و باقی جمله را چون به قرینه وضع و حال معلوم می‌شود حذف می‌کنید.

۷- قاعده‌ی «ا» که در متن ذکر کردیم فقط برای مثال حذف باقریند بدون قرینه است و گرنه به‌طور کلی هیچکدام از اجزای جمله را بدون قرینه نباید حذف کرد خواه مستدالیه باشد یا اجزای دیگر کلام.

جمله آخر ذکر کرد مانند: «معلم وارد کلاس و مشغول تدریس شد»، که فعل [شد] را از جمله اول به قرینه جمله دوم حذف کرده ایم.

سخن شیوا

آنچه گفتیم راجع به درستی کلام بود، اما شیوایی سخن آن است که جمله روان و نزدیک به فهم، و در گوش شنونده، خوش آیند و به مقصود گوینده، وافی و رسا باشد. و برای هر کدام از شرایط فوق، اصطلاحی وضع کرده اند که دانستن آنها برای اهل ادب لازم است.

سلاست و جزالت (= روانی و استحکام)

سخن ادبی که روان و مطبوع خوان پیچیدگی و اغلاق خالی باشد:

۱- توضیحاً هرگاه چند جمله متوالی به یک فعل تمام شده باشد، در قدیم همه را تکرار می کردند و از تکرار فعل در این مورد احتراز نداشتند. مثلاً می نوشتند: «و توان گفتن که این کتابی است که بخشان را مرد کند و مردان را شیر مرد کند و شیر مردان را فرد کند و فردان را عین درد کند.» (تذکرة الاولیاء، شیخ عطار، چاپ دکتر استعلامی: ص ۹)

اما آن سبك بنده و بی متروك شد؛ و عدنی مابین گروهی از نویسندگان این طور معمول بود که فعل را در جمله اول ذکر و از جمله بعد حذف می کردند: «شبی در کنج خلوت نشسته بودم و در پراغی ایستاده؛ و بعد این روش را اختیار کردند که فعل را در جمله آخر ذکر و از جمله های پیش حذف کنند، مطابق عنائسی که در متن ذکر کرده ایم.